

دشواری های تصحیح دیوان خواجه حافظ

دوستداران حافظ واقفند که آقای انجوی شیرازی دوست صاحب‌دل و صاحب‌ذوق ما سالهایتمادی از عمر خود را صرف تصحیح متن انتقادی و تطبیقی دیوان حافظ کرده است و این کار صعب را به‌مدد اخلاص و ارادتی که به خواجه شیراز دارد و به‌برکت حسن سلیقه و دقت و قریحه ادبی همچنان دنبال می‌کند. آقای انجوی بموازات تصحیح متن، کار تالیف تاریخ دقیق قرن هشتم ایران و عصر حافظ را هم پی گرفته است که از این تاریخ مفصل فهرست‌گونه‌ای در مقدمه دیوان مصحح ایشان - که چند سال پیش منتشر شد - چاپ شده است.

مقاله زیر نمونه‌ای از نظریات مصحح و یادداشت‌های مربوط به تصحیح متن انتقادی و تطبیقی است که امیدواریم در شماره های آینده نیز ادامه داشته باشد.

مقابلیه شود تا شایسته اعتماد باشد در این مرحله هم نباید فراموش کرد که کلام صاحب‌نظران هم به خط می‌روند تا چه رسد به بی‌خبران یعنی شخصی چون مرحوم قزوینی با آن دقت و امانت قابل تحسین باز دچار اشتباه می‌شود. در حافظ مصحح وی میخوانیم:

احوال گنج قارون کلام داد بر باد در گوش دل فروخوان نازر نهان ندارد
این بیت در نسخ معتبر در يك مصرع یعنی مصرع دوم نسخه بدلی هم دارد که اینست: باغچه باز گوئید تا زر نهان ندارد. در حالی که این کلمه (دل) به حکم ایضاً دیگری از خود خواجه حافظ درست نیست و کلمه صحیح آن (گل) است چنانکه در این بیت همان مضمون را در قالب دیگری بیان میکند:

زر از بھای می اکنون چو گل درخ مدار

که عقل کل به صحت عیب متهم دارد
و باز در آن قول بکن ز کوی یار میآید نسیم یاد نوروژی همین
مطلوب و باغچه باز گوئید تا زر نهان ندارد
آورده است:

چو گل گر خرده بی داری خدا را صرف عشرت کن

پس داشتن نسخ معتبر و نزدیک به زمان شاعر در امر تصحیح لازم هست اما کافی نیست - به قریبه آثاری که از نویسندگان و شاعران ایران و اروپا در دست داریم و می‌بینیم که در سروده ها و نوشته های خود دست برده‌اند - اگر از شمس‌الدین محمد حافظ هم آثاری به خط دست او مانده بود می‌دیدیم که بدفعات در سروده های خود دست برده و تغییر داده است - نمونه روشن و زنده‌ی که در دسترس همه ما قرار دارد منتخب آثار صائب است که به خط منشی او (عارف) نوشته شده است و مولانا صائب در بسیاری موارد کلمه‌ها و مصرع‌هایی را تغییر داده و سروده قبلی خود را عوض کرده است. این کتاب به همت و نفقه انجمن آثار ملی - که خدماتش درخور تحسین و شایسته یاد خیر است با مقدمه فاضلانه استاد محترم آقای امیری فیروزکوهی چاپ و منتشر شده است و دانشمندان و محققان دیده‌اند و توانند دید.

حافظ هم از این قاعده برکنار نیست خاصه با دقت قریب به وسواسی که او در انتقاد و نقد و سیرفی آثار خود داشته است - به منظور اجتناب از طول کلام به یکی دوبیتی ویکی دو مورد اشارت میکنم که هزاران یا صدها نظیر دارد - در نسخه مرحوم قزوینی میخوانیم:

تصحیح و تنقیح دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی نزد اهل تحقیق و آنان که با تصحیح متون کهن آشنائی دارند از جمله دشوارترین کارهای روزگار است و هرکس که با کمال اخلاص و صداقت در این راه قدم برداشت می‌بایست اخلاص و زحمتش ماجور شناخته شود اما آنکه به این کار خطیر و عظیم می‌پردازد می‌باید به خیلی از متون و خیلی از دقایق و منابع نظر عمیق و دقیق کرده باشد و عمده‌تر از همه آنکه از توفیقات معنوی و عنایات حق بی‌نیصیب نبوده باشد و با مشرب خواجه شیراز بیگانه نباشد که او خود گفته است:

تا نگردهی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای بیغام‌سروش
اما از نظر اسباب دنیوی و وسایل تحقیق علمی و مباحث مدرسی این نکته را هم باید به خاطر داشته باشیم که همان‌طور که ذوق نسیم به تنهایی در تصحیح این دیوان عزیز ما را به سر منزل مقصود نمی‌رساند بانسخه و نسخه‌ها هم به تنهایی کاری قرین اطمینان از بیش نمی‌رود. نسخه‌ها اگر چه در زمان حیات شاعر و نزدیک به دوره وفات او نوشته شده باشد چون با زبان او آشنا نباشیم و شیوه اندیشه او را شناسیم در رفع اختلافات و حکم کردن بین نسخه بدله‌ها و در حل همه مشکلات و روشن شدن معنی و مفهوم بیت های دشوار و مهم کمکی به ما نمی‌کند. اینها هستیم که باید از نسخه یا نسخه‌های گنگ حرف در بیاوریم بخصوص آنکه از حافظ یعنی خواجه شمس‌الدین محمد نسخه‌ی نداریم که به خط دست او باشد ولی در حال نسخه‌ی که قریب به زمان درگذشت شاعر یا در زمان حیات او نوشته شده باشد این سود بزرگ را در بر دارد که ما را از دخل و تصرفهای بعدی آگه می‌سازد البته این هم ترتیبی دارد یعنی به این ترتیب که اگر ماخذ و مبدا را مرگ شاعر و سال درگذشت او قرار دهیم می‌بایست از هر دو طرف نسخ نزدیک به این زمان را معتبر بدانیم - اگر خیلی پیش از مرگ شاعر نوشته شده باشد اعتبار ندارد چه بسا که در آن فاصله در آثار خود دست برده باشد که در این مورد بر این بنده محقق است که خواجه شیراز در اصلاح و تغییر دادن سروده های خود با دقتی در سرحند و سواس اصرار داشته و بارها در اثر خود دست می‌برده است اگر خیلی بعد از مرگ او هم باشد بسیار محتمل است که دیگران در آن دست برده باشند.

اگر نسخه تنها کافی بود هرکسی که نسخه معتبری بدست می‌آورد و مقابلیه میکرد و به چاپ میرساند کار او مقبول اهل نظر و مطبوع طبع اهل علم می‌افتاد در حالی که چنین نیست و همه علما و محققان معتقدند که نسخه های معتبر میباید بدست مردم صاحب‌نظر و صاحب صلاحیت تصحیح و

گفتم ز مهر و رزان رسم وفا بیاموز گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آید
توجه داریم که نسخه معتبری در اختیار مرحوم قزوینی بوده است
که یکی از آنها نسخه مرحوم خلخالی است باین حال همین بیت را در نسخه
کهنی که آقای دکتر خانلری استاد محترم دانشگاه چاپ کرده‌اند با تصرف
دقیقی به این صورت می‌یابیم .
گفتم ز مهر و رزان رسم وفا بیاموز گفتا زماهرویان این کار کمتر آید
همچنین در بیت دیگری نظیر این تصرف های دقیق را به یادتان
می‌آورم آنجا که گوید :

محتسب نمیداند اینقدر که صوفی را جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی
همین بیت در یک کلمه اختلافی دارد که در نسخه مرحوم قزوینی
هم هردو - در متن و حاشیه - ثبت شده و آن (خم شکن) است که لقب
دیگر محتسب دوره حافظ یعنی امیر مبارزالدین محمد مظفری است که خدا
از او نگذرد که خیلی خون به دل خواجه بزرگوار ما کرده است ملاحظه
میکنید که این تصرف‌ها از فلان کاتب برنمیآید و در بسیاری موارد و با
ملاحظه و تعمق کردن در بسیاری از نسخه بدلها و تفاوت‌های نسخ می‌بینیم
که هردو یا سه روایت استادانه و پخته و سخته و صاف و صیقلی است و
نبی‌توان گفت کار کاتب یا کاتبان است زیرا که خیلی به ندرت کاتبی می‌شناسیم که
با ذوق عالی و سواد کافی و معنوعات وسیع به کار مهم و خطیر کتابت
پرداخته باشد بنابراین بعد از فراهم شدن نسخه‌های معتبر باید به سراغ (مصحح
صاحب نظری) رفت که در کار تصحیح دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ
به این مطالب احاطه کامل یا لاقط کافی داشته باشد :

۱ - به معارف ایرانی و اسلامی تا قرن هشتم آشنائی و تسلط داشته
باشد یعنی اول قرآن کریم را خوب بفهمد و بعد هم با عرفان و تصوف و
فلسفه و فقه و اصول و تفسیر و هیات و نجوم و اینگونه رشته‌ها عاقل و
باشد .

۲ - از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی و اقتصادی قرن هشتم
ایران و اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی و اقتصادی سرزمین فارس و به
خصوص منطقه شیراز با خبر باشد و محیط علمی و ادبی این شهر را خوب
پشناسد و به خصوص به حکومت ایلخانان و امرای آنان و آثار معروف آنان
حکومت‌ها و احوال ارباب فنون و جوانمردان و نهضت سربداران و نهضت
های فکری قرن هشتم چه در ایران چه در فارس توجه و عنایت داشته باشد .
۳ - مطالعه و مراجعه دقیق به متون فارسی از آغاز یعنی حدود قرن
چهارم هجری تا زمان حافظ نیز از لوازم توفیق در این امر است .

۴ - احاطه داشتن و تسلط کافی به متون نظم و نثر قرن هشتم .
۵ - آشنائی با زبان و لهجه شیراز از زبان حافظ و پیش از آن
تا امروز .

۶ - و سرانجام آشنائی و احاطه بر آداب و رسوم و سنت‌های عوام
و به اصطلاح امروز فولکلور ایران از واجبات است یعنی تا هنگامی که این
شرایط و لوازم جمع نشود و توفیق معنوی یار نباشد نسخه و نسخه‌ها به تنهایی
گروه گشا نتواند بود .

شاید تعجب بفرمائید که فولکلور و آداب و رسوم عامه در شناخت اشعار
خواجه شیراز چه کاره است و چه اثری دارد ؟ عرض میکنم که حل مشکلاتی
از قبیل (سوختن گل) و (پای علم داد رفتن) و (جامه کاغذی) یا به قول
حافظ (کاغذین جامه) و (کمان بر سر بیمار کشیدن) و (میر نوروزی)
و امثال اینها همگی موقوف آشنائی با فولکلور است . اینک چند نمونه از
ترکیبات و اصطلاحاتی که امروز کمتر متداول است ولی در زبان دری
سابقه دارد در اینجا می‌آورم تا قبول کنید که مطالعه و مراجعه دقیق به
متون فارسی از آغاز تا قرن حافظ به واقع از ضروریات است .

الف - گوش داشتن در زبان فارسی امروز کمتر مصطلح است اما
خواجه شیراز ، در چند جای آورده است و از جمله :

ای ملک العرش مرادش بده وز خطر چشم بدش دار گوش
اشاره به شاه شجاع مظفری در غزل (هاتنی از گوشه میخانه دوش)

و ایضا :
دل ز ناوک چمتم گوش داشتم لیکن ابروی کماندازت میرد به پیشانی

(در غزلی که مصراع اول مطلع آن اینست : وقت را غنیمت دان
آنقدر که بتوانی .)

اما در مورد گوش داشتن البته هنوز هم در زبان مردم شیراز مصطلح
و رایج است که به معنی مراقبت کردن ، مواظبت کردن و نگه داشتن است
چنانکه چون گویند :

« گوشت * به نی کتابو باشه تا من بیام » یعنی مراقب و مواظب
این کتاب باش تا من بیام . اما در متون ، از آغاز تا زمان حافظ ، چند
نمونه ذکر میشود :

در اسرار التوحید در حکایتی که از زبان پدر شیخ ابو سعید است ،
چند بار به صورت‌های مختلف آمده است : « و گوش می‌داشتمی تا بوسعید
بصید باز آمدم و بختتم و گوش می‌داشتم چند شب گوش میداشتم
همین میکرد اما هر شب اورا گوش میداشتم » (اسرار التوحید بداهتمام
آقای دکتر صفا - سال ۱۳۳۲ خورشیدی)

در تاریخ طبرستان میخوانیم « حکما پادشاه یا تمکین آنرا خوانند
که صلاح روزگار آینده بهتر از آن گوش دارد که غم زمان خوش ، تا نیکام
دنیا و آخرت باشد » (صفحه عقده تاریخ طبرستان به تصحیح محقق شاه روان
عباس اقبال که یادش به خیر باد) .

از عطار در کتاب الهی نامه ، آنجا که در باب سبب نظم کتاب
ویس و رامین سخن میگوید میخوانیم :

به گرگان پادشاهی پیش بین بود
که نیکو طبع بود و پاکدین بود
چو بودش لطف طبع و جاه و حرمت
در آمد فخر گرگانش به خدمت

زبان در مدحت او گوش میداشت که آن شه نیز بس تیکوش میداشت
ایضا در همین الهی نامه عطار در باب عاشق شدن فخرالدین گرگانی
بر غلام پادشاه گرگان و بخشیدن شاه آن غلام را به فخرالدین میخوانیم :

برفته خوش از او و خوش میداشت به مردی چشم خود را گوش میداشت
اجازه بشدید که یادی از گنجینه فرهنگ مردم کم که به همت
چند هزار تن از عزیزترین فرزندان این مرز و بوم یعنی ، همکاران شریف و
و طردوست خوارم کرده‌آوری کرده‌ام . در لهجه خوانساری بنا بر مسمند آقای
منلیجی خواشاری « گوشدار تن » بر وزن « گوش داشتن » و به همان معنی
هنوز مصطلح است .

و سرانجام در عصر خواجه شیراز از خواجه کرمانی میخوانیم :

چو جام لعل تو پوشم کجا بماند عوش
چو مست چشم تو گرم مرا که دارد گوش

ویار در دیوان خواجه می‌بینیم :
چون من از پای در افتادم و از دست شدم
دارم از لطف تو آن چشم که داری گوشم

(دیوان خواجه به تصحیح آقای احمد سهیلی خوانساری صفحات
۲۸۵ و ۳۰۷) .

ب - پیشانی که معنی گستاخ و سخت روئی و شوخی یا شوخ
بودن میدهد و امروز در زبان توده مردم به « پروئی » تعبیر میشود در زمان
حافظ مصطلح بوده و در شعر وی آمده است :
دل ز ناوک چمتم گوش داشتم لیکن ابروی کماندازت می‌برد به پیشانی
این کلمه در قرن مولانا هم مصطلح بوده و در غزلیات جلال‌الدین
محمد آمده :

چو آرم پیش تو زاری بیهانه نو برون آری
زهی شنگی و طراری زهی شوخی و پیشانی

(دیوان کبیر مصحح مرحوم فروزانفر صفحه ۲۶۲ جزو پنجم) .
و اوحدی مراغی گوید : (مصحح شادروان سعید نفیسی صفحه ۵۰۲) .

گرچه شوخیست این و پیشانی تو بنه عذر این پریشانی

و خواجهی کرمانی معاصر خواجه شمس‌الدین محمد گوید :
ابرویت بین که کشیدست کمان بر خورشید

هیچ حاجب نشنیدیم بدین پیشانی

و سمان ساوجی معاصر دیگر خواجه شیراز گوید : (صفحه ۴۹۵)
سر خود را نمیدانم سرای خاک درگاهت

ولیکن کردهام حاصل من این منصب به پیشانی

(دیوان سلمان به تصحیح آقای مهرداد اوستا صفحه ۴۰۸)

و ایضا سلمان در جای دیگر (صفحه ۴۲۳)

نه‌گر از روی تواضع نهد پیشانی پیش روی تو زهی روی وزهی پیشانی
و عبید زاکانی معاصر دیگر حافظ و ستاره قدر اول طنز و انتقاد
ادب فارسی گوید :

زلتت به پریشانی دل برد به پیشانی زلفت به پریشانی
ب - مار شیوا و مارشیا - در دیوان خواجه شیراز قطعه‌ای می‌بینیم
که از لحاظ وقوف پرزندگی خصوصی و سوانح عمری او ارزش فراوان دارد
و وامداری و گرفتاری و رنجی که بر آن آزاده رند میگذشته از آن خواننده
می‌شود .

به من سلام فرستاد دوستی امروز
پس از دوسال که بخت به‌خانه باز آورد
جواب دادم و گفتم بدار معذورم
و کیل قاضیم اندر گذر کمین کردست
که‌گر برون‌نیم از آستان خواجه قدم
جناب خواجه حصار منست‌گر اینجا
به عون قوت بازوی بندگان وزیر
همیشه باد جبهانش به کام و ز سر صدق

که ای نتیجه کلکت سواد بینانی
چرا ز خانه خواجه بدر نمیانی
که این طریقه نه خود کامی است و خودرانی
به کف قبالة دعوا چو مار شیوائی
بگیرم ، سوی زندان برد به‌رووائی
کسی نفس زند از حجت تقاضائی
به سیلیش بشکافم دماغ بودائی
کمربند گیش بسته چرخ بینائی

همانطور که عرض کردم اشاره کردن خواجه به دور بودن از خانه
و احتمالا خانواده آنها به مدت دوسال و اذیت‌ها و آزارهایی که دیدم است
از باب مطالعه در سوانح زندگی او بسیار ارزش دارد همچنین نکات مهم
دیگری در این قطعه است که بحث آنرا به‌کتابی وامیگذارم که امیدوارم
در آینده عرضه شود اما در نسخه مصحح مرحوم قزوینی (مارشیدائی)
آمده است و اینجا از آن مواردی بوده که نسخه نویسان و کاتبان « مارشیوا »
را نمی‌شناخته‌اند و شیوا را « شیدا » کرده‌اند در حالی که این حیوان
خزنده در ادبیات فارسی نامی قبلا آمده چنانکه در ویس و رامین میخوانیم :
کسی کش مار شیوا بر جگر زرد
و ایضا در همان کتاب ، جای دیگر آمده است :
چنان از زخم آنها نا شکیبا

خوب با این دوسه نمونه حالا می‌رسیم به این نکته که گفتیم یکی
از لوازم کار مصحح دیوان خواجه شمس‌الدین محمد مطالعه و تحقیق
دقیق به متون فارسی است از آغاز تا قرن هشتم - و اگر کسی به اینگونه
سوابق آشنا نباشد البته در کار خطیر تصحیح دیوان خواجه به سر منزل
مقصود نمی‌رسد همچنانکه گفتیم شخص مصحح به زبان قرن هشتم نیز باید
کاملا مسلط باشد زیرا که این آثار گرانقدر و ارجمندی که در ادب فارسی
داریم مانند حلقه های زنجیر به همدیگر پیوسته است و پیوستگی دارد و
از دورانی که آغاز شده و آثار منظوم و منثورش بجای مانده تا قرن
هشتم مثل حلقه هائی از یک زنجیر با هم پیوستگی داشته است اما البته
هر قرنی برای گویندگان و نویسندگان آن خصوصیت دیگری هم دارد
که عبارتست از مصطلحات آن قرن و شیوه خاص تنسیق کلمات و سبک خاص
آن قرن .

کلمه « شوخ » که در قرن چهارم و پنجم به معنی « چركتن » به کار
رفته و در اسرارالتوحید و حکایت حمام رفتن « شیخ ما » و سوال (معنز)
یا به اصطلاح خودمان دلاک گرمابه از شیخ در باره جوانمردی که
به یاد دارید « شوخ » را به همین معنی بکار برده و در قرون بعد به معنی
بی‌حیا و بی‌پروا و سرانجام در این قرون اخیر به معنی شاهد و خو بروی
و دلبر و معشوق آمده است - پس از این بابت نیز باید به خصوصیات و

سبک قرن هشتم آشنا باشیم و اگر آشنا نباشیم کارسر نمی‌گیرد و به
سرانجام نمیرسد .

مثالی از « فحمت » و « رونق » به یاد آمد در این بیت خواجه که
میگوید :

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچوتوئی یا بفق همچومنی
شادروان استاد ملك الشعرای بهار گویا در نسخه‌ای دیده بوده
است که بجای « رونق » کلمه « فحمت » آمده آنگاه در مقاله‌ای مینویسد
چون « فحمت » در آفریز مصطلح بوده و بعد ها از اصطلاح بیرون شده
و از زبان مردم دور افتاده است کاتب به تبع ذوق عامه آنرا به « رونق »
تبدیل کرده است ، وی به این نکته در مقاله‌ای اشاره کرده که به سال ۱۳۱۰
نوشته و اخیرا استاد محترم آقای محمد پروین گنابادی همان مقاله را در
جای مقدمه تاریخ طبری آورده اند و در دسترس اهل مطالعه قرار گرفته
است در حالی که بنده عرض میکنم هر کلمه دور از ذهن امروزی ها را
هم نباید درست پنداشت و از جمله در مورد همین فحمت میگویم بهتر است
به متون قرن هشتم مراجعه کرد و دید آیا « رونق » مصطلح بوده یا نه ؟

اتفاق را در کتاب ذی قیمت « دستورالکتاب فی تعیین المراتب »
اثر محمد بن هندوشاه نخجوانی این کلمه رونق و کلمه کارخانه به دفعات
و به صورت های مختلف از قبیل (رونق کارخانه) در صفحات ۱۸۶ و ۲۹۳
و « کارخانه مملکت » در صفحات ۱۹۸ و ۲۳۵ و ۳۱۸ و اساس کارخانه مملکت
در صفحه ۳۳۸ و جاهای دیگر صریحا واضحا آمده است - باز همین
اصطلاح « رونق کارخانه » به همین شکل در کتاب « تاریخ الجایتو » چاپ
بنگاه ترجمه و نشر در چند جا و از جمله در صفحه ۱۲۱ آمده است و معلوم
میشود صورت صحیح بیت همانست که دیده‌ایم و عرض کردیم :

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچوتوئی یا بفق همچومنی
و علاوه بر این یکی ، با مطالعه همین دو کتاب و سایر آثار منظوم
و منثور قرن هشتم با بسیاری از کلمات و ترکیباتی که در آثار خواجه
شمس‌الدین محمد آمده است آشنا می‌شویم مانند : (کنج‌خانه) به معنی گوشه‌خانه
(بن‌زین) و (آستان و اشیان) و موارد استعمال هریک و (عیش مهنا)
(نطاول) و (دست افشاندن) و (حبه‌لله) و (طراز) و (طامات) و
(سازک) و « شایسانه » و « بخت جوان » و « همای سعادت »
(مهر بر لب » و « مضراب » در اصطلاح شکار (که قبلا
هم آقای احمد گنجین معانی محقق مخترم و دوست مکرم در این باره تحقیق
خوبی کرده‌اند) و « وظیفه » و « پادشاه نوروژی » و « کاسه گرفتن » و
« کاسه‌زین » و « وظیفه » و « یرغو » و « پارغو » و « ایفاغ » و « غاشیه »
(صدها کلمه و ترکیب دیگر ، پس باز تکرار میکنم مصحح دیوان خواجه
حافظ باید خیلی خواننده باشد و خیلی بخواند و واجد آن شرایطی باشد
که آخرین آن آشنا بودن با فولکلور یا آداب و سنتها و رسوم آن عصر بود
اجازه بدهم حالا اشاری هم به همین آخری کنم و یکبار دیگر از همکاران
ارجمندی که در سراسر ایران مشغول گردآوری و فرستادن مواد مخفف
« فرهنگ مردم » یا فولکلور غنی و وسیع ایران هستند صمیمانه سپاس
بگویم و تشکر بکنم و چند نمونه از مشکلاتی که به مدد همین استاد حل شده
عرضه بدارم .

مدتی مدید بود که معنی این بیت حافظ بر من بنده روشن نبود که
میگوید :

من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت
که پیر باده فروشش به جرعه‌ای نخرید
واقعا متحیر بودم که گل چگونه میسوزد - البته توجه داریم که
گل به طور مطلق در شعر فارسی یعنی گلی که از آن گلاب میگیرند و قدیم
گل سوری میگفتند و حالا در شیراز به آن گل سرخ یا همان گل - پهنهائی
میگویند ، از چند تن از استادان صاحب‌نظر هم پرسیدم ولی معنی روشنی بدست
نیامد عاقبت به همت دوشیزه شهین دخت داد جواهرل کاشان و آقای عباس
راهب زاده قمصری و آقای مرتضی غفار زاده قمصری که هر سه تن محصل و
همکار من در کارهای فولکلوری هستند دانستم که در دو مورد گل میسوزد :

دشواربهای تصحیح دیوان حافظ (بقیه)

یکی در هنگام گرفتن گلاب که گل در دیگ است ، اگر حرارت زیاد شود یا اگر تعادل آن به هم بخورد گل میسوزد - این مورد را «هروی» نویسنده ارشاد الزراعه هم در کتاب خود که به اهتمام آقای محمد مشیری فاضل محترم منتشر شده متذکر شده است در قصصی که مربوط است به گرفتن گلاب . اما مورد دوم اینکه در زمان خودمان و هنوز هم در قمر کاشان به باقیمانده گلهائی که گلاب آن را گرفته اند «بن گل» (به ضم باء و سکون نون) میگویند و این بنگل یا تفاله گل را فشار میدهند و آبش را میگیرند و در قالب خشت زنی میریزند و خشک میکنند و به مصرف سوخت زیر دیگ میرسانند و خلاصه آنکه دانستم که گل خوب میسوزد و حرارت فراوان هم دارد .

همچنین است تفصیل میر نوروزی که مرحوم قزوینی به کمک جوانگشا وسایر ماخذ مانند (خطط مقریزی) سابقه کهن آنرا در ایران و مصر در مجله یادگار مرقوم داشته است اما سابقه اخیر آنرا آقایان عبدالله ایوبیان و مصطفی کیوان از فضایی کرستان و جمعی از دوستان و همکاران بنده در نواحی مختلف نوشته اند - البته تشریفات این بازی و سرگرمی نوروزی که تا روز سیزدهم فروردین میکشد در هر نقطه و منطقه به نحوی خاص برگزار میشود ولی اساس همه یکسخت و تائین معقدات را بدانیم مفهوم این بیت خواجه بر ما روشن نمیشود که میگوید :
سخن در پرده میگویم چو گل از پرده بیرون آید

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
همچنین در مورد «کمان بر سر بیمار کشیدن» در این چند بیت مخالفه چین ابروش اگر چه ناتوانم کرد

به رحمت هم کسانی بر سر بیمار میآورند
که در نسخه مصحح مرحوم قزوینی آمده است «بیامی بر سر بیمار»
و مفهوم بیت روشن نیست مگر با این تصحیح که به اعتماد و اتکاء بر رسم عوامانه در مداوای بیماری صورت گرفته و ایضا :

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
که در نسخه مرحوم قزوینی «من بیمار» ضبط شده است

تصحیح این ابیات ابتدا به ارشاد استاد بزرگوار حضرت آقای معانی که عمرش نرازیاد صورت پذیرفت و در مرحله بعدی خوشبختانه اسنادی از همکاران بنده در فرهنگ مردم پدمتم رسید که معلوم شد در قمشه پور و مازندران هنوز هم مرسوم است که بیمار سنگین احوال را به این ترتیب معالجه میکنند که چون از دوا و در مان فایده ای ندیدند مجمعه یا سینی بزرگی در کتلز بیمار نگه میدارند و بی آنکه خود او متوجه باشد گولویی گلین در کمان می نهند و به شدت به آن سینی میزنند تا بیمار با شنیدن آن جدای غیر منظر یکباره تکان بخورد و بترسد تا خوب شود و بیهوش یا بیهوشی به این عمل خرافی «سوتنجی شکستن» و «سوتنجی گرفتن» میگویند .

اما پوشیدن «کاغذین جامه» در این بیت خواجه که گوید : «کاغذین جامه به خوناب بشویم که فک - رهنمونیم به پای علم داد نکرده» اشاره است به یکی از رسوم قدیم که اینک منسوخ شده و آن ، وسیله ای بوده است برای تطمک کردن و دادخواستن و بدین ترتیب که فرد ستم دیده چون دستش از احمد جا کوتاه میشده و فریادری نمی دیده ، چاره - و شاید آخرین و موثرترین چاره - را در آن میدیده که جامه کاغذین پوشد و در خیل دادخواهان یا در پای «علم داک» بایستد تا مشخص و انگشت نما باشد بلکه به دانش رسند ، ناگفته نماند که در تمرین تیراندازی هم ، هدف کاغذین میساخته اند و خاقانی شروانی که بارسوم و آداب توده آشنائی بسیار داشته در یک بیت به هردو رسم اشاره کرده گوید :

حاسدانم چون هدف بین «کاغذین جامه» که من
تیسر شخصه از بی امنیشان آورده ام
(خاقانی مصحح مرحوم عبدالرسولی ص ۲۶۳)
امیر خسرو دهلوی نیز بعد از خاقانی در باب ساختن هدف از کاغذ گوید :

من جامه کاغذی کنم از رشک کاغذی
کانرا تو گه گهی هدف تیر می کنی
(لفتنامه دهخدا - ذیل جامه کاغذین)

در قرن هشتم اوحدی مراغه ای هم به کاغذین جامه مورد بحث ما اشارت کرده میگوید :
بعد از این چون قلم بدر کوشم
جامه کاغذین فرو پوشم
علم جامه ، جمله قصه داد
و ندر او کرده قصه خود یاد

(دیوان اوحدی به تصحیح شادروان نقیسی ص ۵۰۱)
اما خواجه شمس الدین محمد حافظ در غزلی که آشفنگی و پریشانی زمانه و اندوه عمیق شاعر را از ناپسامانیها باز میگوید با طرافت و زیبایی حیرت آوری که خاص خود اوست گوید :

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فک
رهنمونیم به پای علم داد نکرده

«دیوان مصحح نگارنده صفحه ۱۲۲»
میدانیم که معین الدین جنید شیرازی مولف «شدالآزار» کتاب خود را در دهه آخر همین قرن به زبان تازی تالیف کرده و از حسن اتفاق در ضمن نوشتن شرح کوتاهی از زندگی یکی از فقیهان مشهور قرن هفتم یعنی جمال الدین ابوبکر مصری این رسم قدیمی را نیز تا حدودی بازگفته و روشن ساخته است که مجملی از آن در اینجا میآید :

جنید گوید : جمال الدین ابوبکر مصری چون به شیراز آمد مدتی گمنام زیست و کسی پایه و مایه آورا نمی شناخت و بدین سبب روزگزارش سخت شد و کارش به تنگدستی کشید و چاره کار را چنین کرد که پیراهن از کاغذ بساخت و روزی پوشید و به مدرسه خواجه عسیدالدین (وزیر معروف اتابک سعدبن زنگی) رفت . چون خواجه از درس فارغ شد برای پرسیدگی کردن به حاجات خلق ، در دالان مدرسه برسکوئی نشست . همچنان که بکارهای مردم می رسید مردی را دید که جامه کاغذین پوشیده و در میان مردم نشسته است . از این حال در شگفتی شد و سبب این کار را از او پرسید . جمال الدین ابوبکر گفت در بلاد مصر مرسوم است که چون مظلومی از یاری و نصرت مایوس شود جامه کاغذین میپوشد و در میان خلق پانگه میزند و داد میجوهراند . اینک من مردی عالم و به شهر شما آمدم تا روزگرم خوب شود و جام و پیراهنم را بایم اما کسی تفقد حال من نکرد و مال و معنای نیافتم و حتی ملبوس و پوشاکم ندارم چه ، جامه هایم مندرس شده و کتابهایم به فروش رفته و زندگی بر من تنگ شده .

وزیر چون بر احوال او واقف شد از وی پوزش خواست و داستان او را به گوش اتابک (سعدبن زنگی) رسانید و بدین ترتیب شغل قضا به او دادند و به منصب «قاضی القضاتی» رسید (شدالآزار صفحه ۳۵۴ به بعد) ناگفته نگذارم که نگارنده این سطور در تالیف مفصل قرن حافظ - که امیدوارم بزودی موفق انتشارش نصیب شود - از مطالب و اشارات این کتاب سود بسیار جسته و بهره وافر برده است .

اما از این رسم یعنی پوشیدن جامه کاغذین تا قرن دهم نیز نشانه ای دیده میشود لسانی شیرازی (متوفی ۹۴۲ و مدفون به تبریز) در «شهر آشوب» خود یک دوبیتی بدین مضمون بهم بسته است :

هر گه که نظر در دل نشاء کنم
کاغذ گر من ! ناله و فریاد کنم
کاغذ خرم از تو «جامه داد» کنم
در «جامه داد» عرض بیداد کنم
«شهر آشوب در شعر فارسی تالیف آقای احمد گلچین معانی صفحه ۱۳۵»

پس ملاحظه می فرمائید که تصحیح دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ ، کاری خطیر و صعب و بسیار مهم است و هر که به هر صورت در این راه دور و مقصد مهجور گام بردارد کار او را نباید تحسنته کرد بلکه میباید زحمت او را قدر شناخت و به تجلیل او پرداخت چه ، حافظ از بزرگان معدود و انگشت شماری است که اگر صدحا و صدحا اثر تحقیقی هم در باره آثار و افکار او منتشر شود جا دارد و از هر اثری فایده و برکتی میبارد .

انجوی شیرازی - تجریش
۱۳۵۱ ر ۲۵

* آقای محمد حسن رجائی زفرئی آموزگار فاضل از «زفره» اصفهان - آقای سیدحسام الدین ذاکری از قریه «ازناوه» کاشان - آقای جابر هاشمی از «اصطهبانات» فارس - آقای صحبت الله حاجیلو از «وفس» اراک - آقای امرالله احمدجواز «زیدآبادمیمه» اصفهان - آقای کشتکار از «تجریش» آقای ابوتراب هاشمی کارمند دانشگاه طهران از قریه «سه نظنر» آقای سعید موسوی هفتادری از «هفتادری» یزد .
* در این مورد به خصوص از بانو آمنه نجم الدین و آقای حسن پنهان سیاست دارم .